

لوح هرتیک

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



لوح هرتیک

فاروق ایزدی نیا

نازله از قلم اعلی

مقدمه

مخاطب لوح مبارک هرتیک شخصی است به نام گئورگ داوید هاردگ. او رهبر مذهبی آلمانی متولد 1812 در نزدیکی شهر لودزویگ برگ واقع در وورتمبرگ فرزند صاحب یک مسافرخانه بود. در جوانی مدتی در بلژیک زیست و عمیقاً تحت تأثیر جنبش انقلابی آنجا قرار گرفت. به آلمان مراجعت کرد و مدتی را به علت فعالیت‌های سیاسی در زندان گذراند. اما در زندان عقیده مذهبی خود را تغییر داد و موقعی که در سال 1844 آزاد شد، با کمال اشتیاق به تعلیمات کریستوف هوفمان روی آورد. هوفمان و هاردگ در سال 1849 ملاقات کردند و از آن زمان به بعد در حالی که هوفمان به جنبه نظری رسیدگی می‌کرد، هاردگ خود را به وجه عملی سازمانی انجمن هیکلیون مشغول ساخت. اگر هاردگ نبود، امکان نداشت که هیکلیون قدم به فلسطین بگذارند. اما اختلافات شخصی و عقیدتی بین هاردگ و هوفمان وجود داشت و در سال 1868 درست قبل از عزیمت به فلسطین این اختلافات بروز کرد. وقتی به فلسطین رسیدند، هاردگ با نقشه‌های جاه طلبانه برای ایجاد و توسعه مهاجرنشین حیفا اقدام کرد و عملاً خود را از هوفمان و مهاجرنشین یافا جدا ساخت. شورای مرکزی آلمان با قطع بودجه حیفا عکس‌العمل نشان داد و تا سال 1874 مهاجرنشین تقریباً به مرز ورشکستگی رسید. به علاوه مهاجران



ORIGINAL

جدید از رهبری استبدادی هاردگ بیزار بودند. اوضاع و احوال مهاجرنشین حیفا را وادار کرد در مارس 1874 به هوفان در یافا نزدیک شود و در ایجاد ائتلاف سعی نماید. هوفان شرطی جز استعفای هاردگ را نمی‌پذیرفت و هاردگ با یک سوم از مهاجران از انجمن کناره‌گیری کردند. یاکوب شوماخر زمام امور مهاجرنشین حیفا را در دست گرفت. هاردگ در حیفا در سال 1879 وفات یافت.

لوح مبارک در جواب مکتوب هاردگ به جمال مبارک عزّ نزول یافته است. زیرا در متن لوح به آن اشاره دارند و به بعضی نکاتش از جمله توافق عقیده در مورد حضرت مسیح و نیز احاطه ظلمت کوه ارض را اشاره دارند. او طالب ملاقات با جمال مبارک شد که قبول نفرمودند. جمال قدم می‌فرماید، "در جمیع کتب ذکر ظهور در این ارض موعود است و همچنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالک اُخری آمده و در اطراف این ارض مقدّسه مبارک ساکن شده‌اند و می‌گویند ظهور نزدیک است و ما آمده‌ایم تا به آن فایز شویم و ادراک نماییم. مع‌ذلک در غفلت عظیم مشاهده می‌شوند. رئیسشان چند سنه قبل اراده نمود به حضور فایز شود و در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد و لکن لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را به مقصود کشاند. مع‌ذلک مصداق کلمه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» ظاهر. باری، به قطره‌ای از بحر معانی آن فایز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظر قوم قبلهم و معهم." (گنج شایگان، ص 172 / این لوح مبارک اواخر سنه 1298 قمری / 1881 میلادی از لسان میرزا آقاجان خادم‌الله نازل شده است [محاضرات، ج 3، ص 228])

جناب استفن لمبدن که، علاوه بر جناب حبیب طاهرزاده، لوح مبارک را به انگلیسی ترجمه کرده حدس می‌زند که تاریخ نزول لوح مبارک اواخر 1871 و اوایل 1872 (مطابق 1288 و 1289 قمری) بوده باشد. محلّ نزول لوح را جناب ادیب طاهرزاده، با توجه به قرائن، بیت عودی نهم می‌دانند.

مطالعه دقیق این لوح سبب می‌شود خواننده به این فکر بیفتد که هاردگ مخاطب آن باید با زبان رمز و راز که در این لوح مشاهده می‌شود، آشنا بوده باشد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید که در نامه هاردگ علائمی را یافته‌اند که به خلوص و صداقت او دلالت دارد و دعا می‌فرمایند که خداوند او را به درک حقایق مکنون در این لوح هدایت فرماید و او را به استماع نعمات ورقای احدیه قادر سازد.

این لوح مبارک در کتاب لثالی الحکمة، ج 3، ص 215-219 و نیز سفینه عرفان، دفتر یازدهم، صفحات 11-12 درج شده است. جناب دکتر محمد افنان شرح مختصری بر آن نوشته‌اند که در مأخذ اخیر، صفحات 29 الی 34 درج شده است. شرحی توسط راقم سطور بر این لوح مبارک و مقایسه سه ترجمه

آن (جناب حبیب طاهرزاده، جناب استفن لمبدن، و تسلا آلمانی) نوشته شده که در سفینه عرفان، دفتر چهاردهم، صفحات 401-443 درج است.

مندرجات لوح مبارک

هدیر ورقا اصطلاحی است که به کرات در آثار مبارکه در اشاره به مظهر احدیه به کار رفته است. مثلاً خطاب به سلطان ایران می‌فرمایند، "یا سلطان، لو تسمع صریر القلم الاعلی و هدیر ورقاء البقا علی افنان سدرۃ المنتهی فی ذکرالله موجد الأسماء و خالق الارض و السماء..." (آثار قلم اعلی، ج 1، طبع کانادا، ص 62) در بیان دیگر، خطاب به مفتی عکا در ضمن استنطاق، نازل، "لو عرفتم لأسمعناکم هدیر ورقاء العظمة علی غصن سدرۃ الربانیة لیظهر لکم ما قال العبودیة جوهرۃ کنهها الربوبیة." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 243)

خریر ماء در اصطلاح به صدای جریان آب گفته می‌شود. اما، این عبارت در آثار مبارکه به جریان نشأت گرفته از مشیت الهی اطلاق شده است. مثلاً جمال قدم می‌فرمایند، "اسمع یا جواد صریر قلم ارادتی و خریر ماء عنایتی و هزیز نسائم الوحی فی ایامی و حفیف سدرۃ المنتهی الّتی ارتفعت بهذا الاسم الذی ذلت له الرقاب." (آثار قلم اعلی، ج 2، طبع کانادا، ص 6 / مضمون: ای جواد بشنو صدای حرکت قلم اراده‌ام و صدای جریان آب عنایتم و صدای وزش نسیم وحی در ایامم و صدای سدره منتهی را که به واسطه این اسمی مرتفع شده که در مقابل آن جمیع گردنها خاضع و ذلیل گشته است.)

کلمه الله. این واژه در واقع هم به آثار الهیه اطلاق میشود که حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لا تُحصی. حضرت موجود می‌فرماید عالم را کلمه مسخر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم. چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح. یک تجلی از تجلیاتش در مراتب حب اشراق نموده، کلمه مبارکه انا المحبوب در او منطبع. بحریت دارا و جامع. هرچه ادراک شود از او ظاهر گردد." (لوح مقصود، ص 20)

یک معنای دیگر آن مظهر ظهور الهی است که در جای دیگر در همین لوح به آن اشاره شده است. منشأ آن انجیل یوحنا است که در بدایت آن می‌گوید، "در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود؛ همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت." (باب اول، آیات 1-3)

حضرت عبدالبهاء در توصیف آن می‌فرمایند، "این معلوم است که حرف عضوی از اعضای کلمه است. این عضویت عبارت از استفاضه است. یعنی این حرف مستفیض از کلمه است و ارتباط روحانی به کلمه دارد و جزء او محسوب می‌شود. حواریون به منزله حروف بودند و حضرت مسیح جوهر کلمه و معانی کلمه که فیض ابدیست پرتوی بر آن حروف افکنده بود. و چون حرف عضوی از اعضای کلمه است، لذا معنی مطابق کلمه است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 251)

در مفاوضات (ص 146) می‌فرمایند، "روح القدس و کلمه تجلی حق است و روح و کلمه عبارت است از کلمات الهی که در حقیقت مسیح تجلی نموده و آن کلمات نزد خدا بود... مقصد کلمات الهیه است که در مسیح ظاهر شده."

بنابراین، در لوح هرتیک حضرت بهاء الله به عظمت تجلیات الهی، اعم از آن که در نفس مظهر ظهور باشد یا در کلام او، اشاره دارند و در ضمن به حلاوت آن نیز اشاره دارند. شیرینی سخن خدا در آثار حضرت بهاء الله نمود خاصی دارد که در مقاله دیگری به آن پرداخته شده است.

أول من آمن بالروح. مقصود جناب شمعون صفا است که به یک کلام حضرت مسیح که فرمود، "از عقب من آید تا شما را صیاد مردم گردانم" (انجیل متی، باب 4، آیه 19) مجذوب آن حضرت شد و بلافاصله ایمان آورد و این جذب کلمه الهی تمام وجود او را فرا گرفت. این معنی جذب کلمه الهی در آثار مبارکه به کرات ذکر شده است. مثلاً جمال قدم می‌فرمایند، "طوبى لمن أخذهُ جذبُ الجبارِ على شأنٍ انقطع عما كان مقبلاً الى ربِّه العزيز الودود." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 125 / مضمون: خوشا به حال کسی که جذب خداوند او را به نحوی اخذ کند که از هر آنچه بود و هست وارسته شده به خداوند روی آورد.) و در مقام دیگر در خصوص کسانی که تحت تأثیر کلام الهی قرار گرفته یا نگرفته‌اند می‌فرمایند، "من الناس من أخذهُ اشراقُ الوحي و انصعق و كان من الهالكين و منهم من أخذهُ جذبُ الجبارِ و أصدده الى مقامِ كريم." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 341 / مضمون: از جمله مردمان کسی که اشراق وحی چنان در او تأثیر گذاشت که بیهوش شد و هلاک شد و کسی که جذب خداوند او را گرفت و به جایگاه بلند او را بالا برد.)

در خصوص شمعون صفا که به پطرس ملقب شد، همین بس که بعد از اقبال به حضرت مسیح در سبیل او سالک شد و نهایتاً جانش را در راه جانان فدا کرد و به شهادت رسید.

حیتان بحر اعظم. حیتان جمع حوت به معنای ماهی است. بحر اعظم حضرت بهاء الله است. در لوحی می فرمایند، "از با بحر اعظم هویدا و از ها هویه بخته." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 240) و در کثیری از الواح با عبارت "بحر اعظم" به خود اشاره فرمودند.

در این باره که مردمان همه مانند ماهی هستند و کلام الهی دریایی است که آنها بدان نیاز دارند و حیاتشان به آن وابسته است، جمال قدم در لوح جناب زین المقرین می فرمایند، "مثل ناس مثل حوت است و مثل الواح الهیه ماء. اگرچه نسائم در مرور است و آتی منقطع نه، ولکن در ارسال الواح به قدر امکان تعویق جائز نه؛ چه که انتشار کلمات الله بین عباد ارواح جدیده منیعه مبذول فرماید." (اخبار امری، بهمن 1342) و در کلام دیگر از جمال مبارک نازل، "اوامر الهیه به منزله بحر است و ناس به منزله حیتان لو هم یعرفون." (مقدمه کتاب اقدس، ص 13)

مَطْهَرُ الْعِلَل. طاهر کننده انسانها از بیماریها که در معنا و مفهوم بیماریهای روحانی است که آدمیان را از آنچه که برای آن خلق شده اند محروم کرده است. مظهر ظهور الهی برای علاج و درمان آنها ظاهر می شود. در انجیل جلیل به مداوای بیماران اشاره شده که متأسفانه به ظاهر ظاهر تعبیر شده است. در حالی که جمال مبارک درباره حضرت مسیح می فرمایند، "و نشهد بأنه حین اذ أتى فی العالم تجلی علی الممکات و به طهر کل ابرص عن داء الجهل و العمی و برء کل سقیم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عین کل عمی و تزکت کل نفس من لدن مقتدر قدیر و فی مقام یطلق البرص علی کل ما یحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الذی احتجب إینه ابرص و لا یذکر فی ملکوت الله العزیز الحمید. و إنا نشهد بأن من کلمة الله طهر کل ابرص و برء کل علیل و طاب کل مریض و انّها لمَطْهَرُ الْعَالَم. طوبی لمن أقبل الیها بوجه منیر." (اقتدارات، ص 93 / مضمون: شهادت می دهیم که وقتی او به این عالم آمد به تمام کائنات تجلی فرمود و به واسطه آن هر مبتلا به پستی از بیماری نادانی و کوری طاهر شد و هر بیماری از مرض غفلت و هوی رهایی یافت و چشم هر نابینایی گشوده گشت و هر نفس تزکیه شد و پاکیزگی یافت از سوی خداوند توانا. و در مقامی "برص" به هر آنچه که بنده از عرفان پروردگارش محتجب شود گفته می شود و کسی که محتجب گردد او "ابرص" است و در ملکوت خداوند ذکر نمی شود. و ما شهادت می دهیم که به واسطه کلمه الله است که هر ابرصی طاهر شد و هر علیلی درمان گشت و هر مریضی شفا یافت و کلمه الله "مَطْهَرُ الْعَالَم" است. خوشا به حال کسی که با روی گشاده نورانی به آن اقبال کند.)

اما در اینجا اشاره حضرت بهاء الله به ظهور رب الجنود است که سبب شفای امراض خواهد شد. اشعیای نبی (باب 35، آیه 4 به بعد) می فرماید، "به دلهای خایف بگویند قوی شوید و مترسید. اینک خدای شما با انتقام می آید. او با عقوبت الهی می آید و شما را نجات خواهد داد. آنگاه چشمان کوران باز

خواهد شد و گوش‌های کران مفتوح خواهد گردید؛ آنگاه ننگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آنها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید.

در الواح جمال مبارک نیز بر این نکته تصریح شده است، "قد اهتزّ كوم الله من نسمة الوصال. إنه سمي بكرمل. قد أتى باني الهيكل و مطهر العلل. طوبى للفائزين." (لثالی الحكمة، ج 2، ص 260 / كوه خداوند از نسیم وصال به اهتزاز آمد؛ نامش كرمّل است. بنا كنده هیکل و تطهیر كنده امراض آمد؛ خوشا به حال كسانی كه فائز شدند.)

حضرت ولی امرالله "مطهرالعلل" را در توفیق مبارک نوروز 101 در زمرة القاب جمال مبارک ذکر فرموده‌اند، "الصّلوة و الثّنَاء علی اعظم نور سَطَع و لاح من مطلع الإشراق علی الافاق جمال القدم و الاسم الأعظم جوهر الجواهر، نورالانوار، الاسم المكنون و السرّ المصون، الأصل القديم و النّبأ العظيم، المظهر الكليّ الالهی، مطاف الرّسل و الموعود فی الكتب و الصّحف و المذكور بلسان النّبیین و المرسلین، ربّ الجنود، مكلم الطّور، باني الهيكل، مطهرالعلل، الجالس علی كرسيّ داود، الأب السّماوی، الألف و الیاء، ملك الملوك، ربّ الملكوت، مالك يوم الدّین، صاحب العهد، ربّ الميثاق، نیر الآفاق، الظّاهر باسم القيوم، الملقّب فی الكتاب المجید بمن یظهره الله، بقية الله المنتظر و المنظر الأكبر للبشر، مظلوم العالم..." (توفیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص 76)

بانی‌الهیكل. در زمرة القاب جمال مبارک این عنوان هم از قلم اعلی و هم در بیان حضرت ولی امرالله مذکور آمد. در کتاب ملاکی نبی، باب 3، آیه 1، آمده است، "خداوند كه شما طالب او می‌باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد." در این آیه بشارت بنای هیکل خداوند در ظهورش داده شده، زیرا می‌فرماید خداوند به هیکل خود خواهد آمد. حضرات مسیحیان معتقدند كه این بشارت به ظهور حضرت مسیح است. در حالی كه در آیه سوم همین باب 3 کتاب ملاکی نبی آمده است كه، "من برای داوری نزد شما خواهم آمد." در انجیل یوحنا (باب 2، آیه 17) آمده است كه حضرت مسیح فرمودند، "خدا پسر خود را در جهان فرستاد تا بر جهان داوری كند." و در همان مأخذ (باب 12، آیه 17) می‌فرماید، "اگر کسی كلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌كنم. زیرا كه نیامده‌ام تا جهان را داوری كنم." در ضمن ملاکی نبی (باب 3، آیه 1) می‌فرماید، "من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت" كه اشاره به ظهور حضرت ربّ اعلی است.

برای آن که بدانیم مقصود از هیکل چیست، به این بیان حضرت ولی امرالله، در توقیع مبارک قد ظهر یوم المیعاد، ص 26، توجه کنیم که می‌فرمایند: "حضرت بهاءالله امر فرمودند که مهم‌ترین الواحشان که به هر یک از سلاطین منفرداً خطاب گردیده به شکل هیکل، که نگایه از هیکل انسانی است، نوشته شود و در خاتمه کلمات ذیل که اهمیت این رسالات را واضح و ارتباط آنها را با نبوت عهد عتیق به طور مستقیم ثابت می‌دارد درج گردیده است: «کذلک عمرنا الهیکل بأیادی القدرة و الإقتدار إن کنتم تعلمون. هذا لهیکلٌ وُعدتم به فی الکتاب. تقرّبوا الیه هذا خیر لکم إن کنتم تفقهون. أنصِفوا یا ملأ الأرض هذا خیر أم الهیکل الذی بنی من الطین. توجّهوا الیه کذلک أمرتم من لدی الله المهیمن القیوم.» (رحیق مختوم، ج 1، ص 289 / مضمون: به این ترتیب هیکل را به دست قدرت تعمیر کردیم اگر بدانید. این همان هیکلی است که در کتاب به آن وعده داده شدید. به آن تقرّب جوئید. این برای شما بهتر است اگر بفهمید. انصاف بدهید از اهل عالم آیا این بهتر است یا هیکلی که از گل ساخته شده است. به آن توجه کنید. اینچنین خداوند به شما امر فرمود.)

یصیح الکرمّل. در کتب گذشته به حرکت کوم‌الله و کرمّل بشارت داده شده است که از شوق وصال با ربّ به اهتزاز می‌آید. جمال قدم در لوح خطاب به شیخ نجفی می‌فرمایند، "کرمّل در کتاب الهی به کوم‌الله و کرم‌الله نامیده شده. کوم تپّه را می‌گویند و این مقامی است که در این ایام از فضلِ دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته. طوبی للواردین و طوبی للمقبلین." (ص 107، طبع مصر)

و در مقام دیگر از قلم اعلی نازل، "لعمرالله مابین ملأ اعلی جشنی ظاهر و مجلسی برپا. چه که امروز مکلمّ طور بر عرش ظهور مستوی و کوم‌الله به لقا فائز و مدینه مبارکه طیبّه از آسمان نازل. شمس لازال فی وسط السماء. این نور را سحاب منع نماید و کسوف اخذ نکند. لازال قرش ساطع و لائح و انهارش جاری و ساری و اشجارش به اثمار لاأخصی مزین. یوم فرح اکبر است. طوبی للفائزین." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 85)

لیسمع من الصخرة أنّها تنادی بأعلی الصیحة. صیحة صخره بارها در آثار مبارک که محلّ اشاره واقع شده است. بعضاً تعبیر شده که عظمت ظهور آنقدر است که حتی صخره و سنگ نیز صیحه می‌زنند و فریاد برمی‌آورند ظهورالله واقع شده است. امّا، شاید اشاره به صیحة مذکور در قرآن کریم باشد. در کتاب اقدس، بند 103، آمده است: "هذا هو الذی به صاحت الصخرة و نادت السدرة علی الطور المرتفع علی الارض المبارکة للملک لله الملک العزیز الودود." (مضمون: این همان کسی است که به ظهورش صخره به فریاد آمد و سدرة [سدرةالمنتهی] بر طور که در ارض مبارک مرتفع شده ندا در داد که ارض از برای خداوند عزیز و دود است.)

در مناجاتی می فرمایند، "اسألک بالكلمة التي بها ناديت السدرة و صاحت الصخرة و بها سُرَّ المقرَّبون الى مقرِّ ربِّك و المخلصون الى مطلع نور وجهك...". (مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص 110 / مضمون: تو را سوگند می دهم به کلمه‌ای که به واسطه آن سدره ندا در داد و صخره صیح زد و به واسطه آن مقرَّبان به مقرِّ پروردگار شتافتند و مخلصان به سوی نور و جهت توجّه کردند.)

در قرآن کریم، سوره ق، آیه 42 مذکور که، "يومٌ يسمعون الصيحة بالحقّ ذلك يوم الخروج." جناب ابوالفضائل در فرائد، بعد از ذکر احادیثی درباره ظهور الهی می نویسند، "مأخذ این احادیث که مُشعر بر مقام ارتفاع ندای الهی است این آیه مبارکه است که در سوره ق می فرماید، «و استمع يوم يُنادِ المناد من مكانٍ قريب (41) يوم يسمعون الصيحة بالحقّ ذلك يوم الخروج (42)». یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک (یعنی نزدیک به بلاد عربیه که محلّ نزول همین آیه مبارکه است)، در روزی که می شنوند صیحه را؛ به حقّ آن روز است روز خروج. و مفسّرین از اهل تسنّن و اهل تشیع متفقاً در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخره بیت المقدّس بلند می شود، یعنی از جبل کرمّل که در تورات به جبل مقدّس و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است." (فرائد، ص 65)

سرّ التَّنكيس لرمز الرّئيس. این عبارت منسوب به جناب شیخ احمد احسائی است که بیان کرد که با ظهور ربّ الجنود امور واژگونه می شود و آنها که در اعلی مدارج هستند به پایین ترین مدارج سقوط کنند و بالعکس. در واقع حضرت شیخ به ظهور "اسم اعظم" بشارت داده است، بقوله: "الواو ثلاثة احرف. ستة و الف و ستة و قد مضت ستة الايام و الالف هو التمام و لا كلام فكيف الستة و الايام الآخر و الا لما حصل العود لانه سرّ التَّنكيس لرمز الرّئيس. فإن حصل من الغير الإقرار بالستة الباقية تمّ الأمر بالحجة و ظهر الاسم الأعظم...". (مجموعه الواح طبع مصر، ص 85 / مضمون: حرف واو دارای سه حرف است که اولی شش است و دوم الف و سومی هم معادل شش. شش روز اول گذشته است و الف تامّ و تمام است. و اما شش روز باقی. در آن موقع عود و رجعت واقع می شود زیرا سرّ واژگونی و رمزی برای رئیس است. وقتی اقرار به شش روز باقی حاصل شود امر به حجت اكمال یابد و اسم اعظم ظاهر شود.)

حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء بارها به آن اشاره داشته یا در جواب سؤال احبّاء به آن پاسخ داده اند.

جمال قدم می فرمایند، "قد ظهر سرّ التنکیس لرمز الرّیس. طوبی لمن آیده الله علی الاقرار بالستّة الّتی ارتفعت بهذه الالف القائمة ألا انه من المخلصین. کم من ناسکٍ أعرض و کم من تارک أقبل و قال لک الحمد یا مقصود العالمین." (کتاب اقدس، بند 157 / سرّ تنکیس برای رمز ریس ظاهر شد. خوشا به حال کسی که خداوند او را بر اقرار به شش روزی که به واسطه این الف قائمه مرتفع شد تأیید فرماید. چه بسا عبادت کننده ای که اعراض کرد و چه بسا ترک عبادت کننده ای که اقبال کرد و گفت ستایش مرا تو را ای مقصود جهانیان.)

جمال قدم در توضیح کلام شیخ می فرمایند، "ملفوظی واو سه حرف است. دو واو و یک الف در وسط آن ظاهر. مقصود آن که سته گذشته و منتهی شد و این اشاره است به آیه مبارکه در فرقان بقوله تعالی، «خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ.» می فرماید آن آسمان مطوی شد، کطی السّجل و آنچه با او بود و همچنین ارض. می فرماید سموات مرتفعه در فرقان مع شمس و اقمار و نجوم که علما و عرفا و احکام و شراین کلّ به الف مابین دو واو منتهی شد و اگر حاصل بشود از برای نفسی اقرار به سته باقیه، یعنی به این سموات بدیعه جدیده، تمّ الأمر بالحجّة، یعنی یعرف و یعترف و یقرّ بالحجّة و ظهر الاسم الأعظم. و این که سرّ التنکیس لرمز الرّیس می فرماید؛ این اشاره به حدیث «یجعل اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلاهم» بوده. مشاهده نما رؤسای که بر اعلیّ المقام منزل داشتند راجع شدند به پست ترین مقام. این است سرّ تنکیس از رموزات و اشارات. ریس ظاهر و بعد از ظهور کلمه «هو در قیص انا» آسمان پیچیده شد و شمس مظلم و نجوم ساقط و ارض منشق. چه بسیار از علما که خود را بحر علم می دانستند، به کلمه مذکوره به بسّ المقام راجع، بل فانی و چه مقدار از عباد که در هیچ جمعی مذکور نبودند به مجرد اقبال از کتاب علین محسوب. ایشانند اوراق صحف و کلمات زیر و حروفات کتاب." (مائدة آسمانی، ج 1، ص 16-17)

حضرت عبدالبهاء در خطابی می فرمایند، "قد ظهر سرّ التنکیس لرمز الرّیس؛ این دو معنی دارد. یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل می شود؛ اعلا کم ادنا کم می شود؛ و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است. یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود می نماید طابق النعل بالنعل." (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 192)

و اذکر الیسوع... یسوع همان عیسی است. در اینجا داستان ظهور حضرت مسیح را شاهد مثال می آورند که با ظهور ایشان بزرگان قوم امثال حنّان و قیافا از اقبال به مظهر ظهور باز ماندند و صیاد ماهی توانست به عرفان مظهر ظهور نائل گردد.

اما جناب پطرس علیرغم مقام بلندی که داشت، همانطور که حضرت مسیح پیش بینی فرموده بود، سه بار ایمانش به آن حضرت را کتمان کرد. این اشاره به آیه 69 به بعد در باب 26 انجیل متی است:

"اما پطرس در ایوان نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده گفت، «تو هم با عیسی جلیلی بودی؟» او رو بروی همه انکار نموده گفت، «نمی دانم چه می گویی» و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده به حاضرین گفت، «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است.» باز قسم خورده انکار نمود که این مرد را نمی شناسم. بعد از چندی آنانی که ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند، «البته تو هم از اینها هستی. زیرا که لهجه تو بر تو دلالت می نماید. پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی شناسم.»

البته این همه قبلاً توسط حضرت مسیح پیش بینی شده بود، "انگاه عیسی بدیشان گفت همه شما امشب درباره من لغزش می خورید ... پطرس در جواب وی گفت هرگاه همه درباره تو لغزش خورند من هرگز نخورم. عیسی به وی گفت هرآینه به تو می گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پطرس به وی گفت هرگاه مردنم با تو لازم شود هرگز ترا انکار نکنم." (همان باب، آیه 31 به بعد.)

بعد از انکار سوم بود که خروس بانگ زد. "انگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پس بیرون رفته زار زار بگریست." (همان باب، آیه 74 و 75)

هم الیوم نیام راقدون. اشاره به بیان حضرت مسیح است که فرمود، "در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعل های خود را برداشته به استقبال داماد بیرون رفتند و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. اما نادانان مشعل های خود را برداشته هیچ روغن با خود نبردند. لیکن دانایان روغن در ظروف خود با مشعل های خویش برداشتند و چون آمدن داماد به طول انجامید همه خفتند. و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک داماد می آید به استقبال وی بشتابید. پس تمامی باکره ها برخاسته مشعل های خود را اصلاح نمودند و نادانان دانایان را گفتند از روغن خود به ما دهید زیرا مشعل های ما خاموش می شود. اما دانایان در جواب گفتند نمی شود مبادا ما و شما را کفاف ندهد بلکه نزد فروشندگان رفته برای خود بخرید. و در حینی که ایشان به جهت خرید می رفتند داماد برسد و آنانی که حاضر بودند با وی به عروسی داخل شده در بسته گردید. بعد از آن باکره های دیگر نیز آمده گفتند

خداوندا برای ما باز کن. او در جواب گفت هرآینه به شما می گویم شما را نمی شناسم. پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید." (انجیل متی، باب 25، آیات 1 به بعد)

بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله می فرمایند، "الیوم یومی است که اگر از نفسی امری فوت شود به قرن های لایحی تدارک آن ممکن نه." (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 2) و در بیان مشابهی می فرمایند، "یا روح الله، امروز روح در وادی مقدس لبیک اللهم لبیک می گوید و کلیم در طور عرفان به ظهور بشارت می دهد. بکجاست چشم و بکجاست گوش تا ببیند و بشنود. قسم به انوار آفتاب حقیقت که اگر الیوم از نفسی امری فوت شود هرگز بر تدارک آن مؤید نشود." (حدیقه عرفان، ص 32-33 / آیات الهی، ج 2، ص 230)

یا در کلامی به غیرممکن بودن تدارک آن تصریح می فرمایند، "این روز مبارک را شبه و نظیر نبوده و نخواهد بود. آنچه فوت شود تدارک آن محال." (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص 118)

إِنَّا رَأَيْنَا بَأْنَ الصَّادِ الظَّاهِرَةِ فِي كَلِمَةِ الصَّلْحِ...

این موضوع که با افزودن الف قائمه به کلمه "صلح"، واژه "صالح" پدید می آید و انوار این کلمه الهیه سبب فتح باب آسمان و ظهور ملکوت اسماء شده و امر با اتصال "ه" به الف مبسوطه اکمال می یابد، اشاره به بیان حضرت مسیح که شخصی نزد ایشان آمد و عرض کرد، "ای استاد نیکو" و ایشان در جواب فرمودند، "از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط." (انجیل متی، باب 19، آیه 17) در این بیان، حضرت بهاءالله به ظهور "صالح" یا پدر آسمانی اشاره دارند که با ظهورش ملکوت الهی بر وجه ارض پدیدار گشت که این نیز در دعای پیشگویانه معروف حضرت مسیح (انجیل متی، باب 6، آیات 9 الی 13) مطرح گشته است.

مقصود از اتصال "ه" به "الف مبسوطه" دو حرف اول اسم اعظم الهی، یعنی "بهاء" است. حضرت عبدالبهاء درباره "الف مبسوطه" می فرمایند، "أی الباء الف مطلقه الهیه فی غیبتها و الف مبسوطه فی شهادتها و عینها فاجتمعت الشّهادة و الغیب و العلم و العین و الباطن و الظاهر و الحقیقة و الشّؤون فی هذا الحرف السّاطع الصّادع العظیم." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 40 / مضمون: یعنی با همان الف مطلقه الهیه در غیب و الف مبسوطه در ظهور است. پس غیب و شهود و علم و عین و باطن و ظاهر در یک حرف عظیم متکلم به حقیقت جمع شده است.)

دکتر وحید رافعی در این باره چنین توضیح داده است: "الف مطلقه تعبیر از ذات غیب است و وجه تشبیه آن است که الف قبول حرکت نمی‌کند. الف مبسوطه و یا قائمه تعبیر از تجلی ذات غیب در هیکل ظهور است." (یادنامه مصباح منیر، ص 439)

النقطة البارز عنها الاسم المخزون...

اشاره به نقطه اولیه است که جمیع کائنات از آن به وجود آمده است. حضرت بهاءالله می‌فرماید، "در نقطه تصور کن با آن که محدد است چه مقدار عوالم الفاظ و حروفات و کلمات در او مستور... اگر جمیع عالم اراده نمایند الف منبسطه که به باء تعبیر شده نقطه او را تفسیر نمایند از عهده بر نیایند." (یادنامه مصباح منیر، ص 432)

این نقطه اولیه را حضرت بهاءالله منشأ جمیع حرکات می‌دانند: "... اصل این حرکات از تجلیات حرکت نقطه اولیه که در مقام به سرّ اول و طراز اول و درّه بیضاء تعبیر شده ظاهر و باهر و از او نار احدیه از شجره مبارکه در فوران و ماده اشتعال در کلّ شیء مشهود و مکنون." (همان، ص 430)

و در مقامی می‌فرماید، "به اقتضای استوای سلطان عدل بر عرش رحمت و مکرمت خود خالق فرمود نقطه وجود و طلعت محمود را به صرف ابداع و مجرد اختراع که معبر شده به تعبیرات مختلفه که طلعت ازلیه و قضبه لاهوتیه و نقطه اولیه و رنه ورقائیه و کلمه تامه شهودیه و هویه عمائیه کمونیه و وجهه احمدیه و محمدیه ذکر می‌نمایند." (حدیقه عرفان، ص 110)

ثم رأينا الكلمة نطقت بكلمة...

در اینجا کلمه به هر دو معنی به کار رفته است. کلمه اول مظهر ظهور و کلمه ثانی کلام الهی است.

قد زين رأس السبعين...

جناب اشراق خاوری در توضیح این عبارت چنین نوشته‌اند، "در انجیل یوحنا از قول حضرت مسیح بیانی به این مضمون مندرج است که فرمودند من می‌روم و بعد از من روح تسلی دهنده می‌آید. و در ترجمه‌های عربی انجیل روح تسلی دهنده را "معزی" که به معنای تسلی دهنده است ترجمه و تعبیر کرده‌اند. در این آیه جمال مبارک جلّ جلاله به اشاره می‌فرماید که روح تسلی دهنده، یعنی معزی که بشارت ظهورش را حضرت مسیح داده است، ظاهر شده. می‌فرماید سر سبعین بهتاج اربعین زینت یافت. مقصود از سبعین حرف "ع" است که در حساب جمل عددش هفتاد است و مقصود از اربعین

حرف "م" می‌باشد. زیرا عددش چهل است و چون چهل را بر سر هفتاد بگذاریم یعنی حرف "میم" را به "ع" بچسبانیم، کلمه "مع" پیدا می‌شود و مقصود از سبعة حرف "ز" می‌باشد که عددش هفت است و چون قبل از عشره که حرف "ی" می‌باشد قرار گیرد، جمله "زی" پیدا می‌شود. و چون "مع" و "زی" متصل شود کلمه "معزی" که مسیح به ظهور او بشارت داده است حاصل می‌شود. (محاضرات، ج 2، ص 1060)

مالی آری. البیت لایعرف صاحبه

در اینجا این کلمه، یعنی معزی، می‌نالند و می‌گویند این به چه معنی است و من چه می‌بینم. چرا بیت صاحبش را نمی‌شناسد و پسر پدرش را اعتنا نمی‌کند و کسی که دعای می‌کرده ملجأ و پناهش را به جا نمی‌آورد. در واقع بیت عبارت از این عالم و صاحب بیت جمال مبارک است. پدر آسمانی جمال قدم و فرزندانش ابناء بشرند. دعا کنندگان مردمانند که به سوی کسی که آغوش باز کرده تا آنها را پناه دهد روی نمی‌آورند.

جمال قدم بارها به این نکته اشاره داشته‌اند. مثلاً در بیانی نازل، "عرفان بیت، انسان را کفایت نمی‌نماید از عرفان صاحب بیت." (آیات الهی، ج 2، ص 252) یا خطاب به امپراطور اتریش می‌فرمایند، "یا ملک النّسّة، کان مطلع نور الاحدیّة فی سبّین عکا اذ قصدت المسجد الأقصى مررت و ما سئلت عنه بعد اذ رفع به کُلّ بیت و فُتح کُلّ باب منیف." (کتاب اقدس، بند 85 / مضمون: از امپراطور اتریش، مطلع نور الهی در زندان عکا بود موقعی که قصد مسجد اقصی نمودی. عبور کردی و از او نپرسید در حالی که هر بیتی به واسطه او برپا شد و هر دروازه بلندی به اسم او گشوده گشت.)

حضرت عبدالبهاء در لوح کوتاهی به ظرافت به این نکته اشاره دارند:

هو الله

ای مؤمنین، ای مؤمنات در این دم که قریب غروب آفتاب آسمان است و عبدالبهاء از غفلت و نادانی غافلان در نهایت احزان، به یاد شما مشغولم و به ذکر شما مألوف. سبحان الله قوه جاذبه ملکوت عالم ملک را به حرکت آورده و ذرات کائنات به احساسات ملکوتی در وجد و طربند. با وجود این اهل ایران به خواب بی‌هوشی گرفتار. خانه از صاحب‌خانه بی‌خبر و مشرق از سطوع آفتاب حقیقت غافل، بلکه منکر مستمر.

امری به این عظمت که جهانی را به حیرت انداخته، چگونه مسکوتُ عنہ در میان نادانان مانده. پس شکر کنید خدا را که شما آگاهید و پرانتباه؛ گواهی به وحدانیت الهی داده‌اید و نسیم صبحگاهی جهان الهی را یافته‌اید؛ از فیض امر رحمانی مستفیض گشتید و از موهبت آسمانی مستفید. عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نادانی بی‌خبران سبب پشیمانی گشته و کوری نادانان سبب بدکامی؛ و از هر طرف فریاد یا حسرتاً علینا بما فرطنا فی جنب‌الله بلند شود. و علیکم و علیکن التَّحیَّة و الثَّناء ع ع (مجموعه آثار مبارکه، شماره 84، ص 358)

وقتی کسی از آیه 30، باب 14 از انجیل یوحنا از حضرت عبدالبهاء پرسید در جواب فرمودند، "سؤال از آیه 30 در فصل 14 از کتاب یوحنا نموده بودید که حضرت مسیح فرموده «دیگر با شما بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا می‌آید و هیچ چیز در من ندارد». مالک دنیا جمال مبارک است و هیچ چیز در من ندارد معنیش این است که بعد از من کلّ از من مستفیضند. اما او مستقلّ است و از من فیض نگیرد. یعنی مستغنی از فیض من است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 404)

الجاری المنجمد و الطائر الساکن...

اینها صفات مظهر ظهور است که به ظاهر ساکن است و در باطن طیر. در ظاهر منجمد است و در حقیقت جریان دارد. در نهایت اشراق و ظهور است اما برای مبتلایان به رمد بصر مستور و محجوب است. چون به حقیقتِ ظهور ناظر شوند، عظمت مقامش را دریابند. جمال مبارک در لوح بسیط الحقیقه این صفات را به خود نسبت می‌دهند:

"یا ایها السائل لو یاخذک نحر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیہ من الحکمة و التّبیان لتضع الإمكان و تقوم علی نصره هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من أظهر الجاری المنجمد و البسط المحدود و المستور المشهود الذی إذا یراه أحدٌ فی الظّاهر یجدُه علی هیکل الإنسان بین یدی اهل الطّغیان و اذا یتفکّر فی الباطن یراه مهیماً علی من فی السّموات و الأرضین." (مجموعه اقتدارات، ص 114 / مضمون: ای سائل، اگر باده بیان پروردگار تو را اخذ کند و آنچه را که از حکمت و برهان در آن است دریابی، عالم امکان را رها کنی و به نصرت این مظلوم غریب قیام نمایی و بگویی مقدّس است کسی که جاری منجمد و نامحدود محدود و مستور مشهود را ظاهر فرمود؛ یعنی کسی که وقتی کسی در ظاهر او را ببیند او را بر هیکل انسان بین اهل طغیان ببیند و چون به باطن تفکّر نماید غالب بر جمیع کسانی که در آسمانها و زمین هستند مشاهده نماید.)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "اسمعوا یا قوم نداء الله عن هذا الغصن المبارك الذي غرس في جنة الخلد بيد الله السلطان الغالب الظاهر المستور المشهود بأنه لا اله إلا أنا المهيمن القيوم." (ثالثی الحکمة، ج 2، ص 42 / مضمون: ای مردم بشنوید ندای الهی را از این شاخه مبارکی که در بهشت جاودانی به دست خداوند سلطان غالب ظاهر مستور مشهود کاشته شده که می‌گوید نیست خدایی جز من که غالب و قیوم هستم.)

توضیح جمال مبارک در ایقان (ص 75) وافی به مقصود است: "این کینونات قدیمه اگرچه به حسب ظاهر از بطن امّات ظاهر می‌شوند ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرر معانی متکأند و در حینی که میان عباد مثنی می‌نمایند در هواهای قرب طایرند. بی حرکت رِجل در ارض روح مثنی نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آن ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش «لايشغله شأن عن شأن» واقف‌اند و بر کرسی «کل يوم هو في شأن» ساکن. از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث می‌شوند."

ظلام ... احاط الانام

مخاطب لوح در نامه‌اش به ظلمت اشاره دارد. حضرت بهاءالله تأیید می‌فرمایند که ظلمت اوهام عالم را فرا گرفته و به این علت مردمان از توجه به ملکوتی که به امر الهی نازل گشته محروم گشته‌اند و باید که به نوری که از افق رحمت پروردگار اشراق فرموده کسب نورانیت نمایند و هدایت شوند.

لا اختلاف بيننا من جهة الروح

مخاطب نوشته که گویند بین ما و شما اختلافی درباره روح وجود ندارد. بعضی معتقدند که مقصود حضرت بهاءالله حضرت مسیح است که ما و مسیحیان در مورد حضرتش اختلافی نداریم و بعضی معتقدند مقصود روح انسانی است. به نظر می‌رسد نظریه اول مقرون به صحت باشد.

حضرت بهاءالله تأیید می‌فرمایند که روح مقدس‌تر از آن است که دچار اختلافات بشود یا اشارات نالایقه او را در بر گیرد. زیرا ظهور نور الهی بین بندگان است و نشانی از ذات قدم در بین مردمان. کسی که به او اقبال کند به فرستاده‌اش اقبال نماید و کسی که از او اعراض کند از ظاهر کننده‌اش اعراض کرده است.

اما اختلافات موجود به علت اختلاف مرایا است نه تجلیات الهیه. هر مرآتی به رنگی است و به همان رنگ تجلی را نشان می‌دهد. این اسیر رنگ شدن را حضرت بهاءالله در لوح سلیمان توضیح داده‌اند.

لو ینکشف رمزٌ من سرّ الذی کان مقنّعا...

جمال قدم در اواخر لوح به این نکته اشاره دارند که بسیاری از اسرار را نمی‌توان بیان کرد. زیرا این طیر، یعنی جمال قدم، در چنگال ظلم اسیر است و نه جایی دارد که سکونت اختیار نماید و نه فضایی وجود دارد که به آن پرواز نماید.

این معنی را در انتهای هفت وادی نیز بیان کرده‌اند، "این غزال صحرای احدیه را کلابی چند در پی و این بلبل بستان صمدیه را منقاری چند در تعاقب و این طایر هوای الهی را غراب کین در کمین و این صید بر عشق را صیاد حسد در عقب." (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 135)